

جایگاه اشعار عربی در داستان‌های سندبادنامه

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه یزد | محمدرضا نجاریان

| ۱۰۷-۱۳۹ |

چکیده: سندبادنامه تألیف ظهیری سمرقندی یکی از مشهورترین کتابهای داستانی قرن ۶ ه. ق است. این کتاب از نمونه‌های نثر متکلف است که در تحقیقات سبک شناسانه نثر فنی از اهمیت ویژه‌ای دارد. این اثر آراسته به صنایع ادبی و آیات و احادیث و ابیات عربی و فارسی است. این اثر شامل ۳۳ بخش داستانی است که در ۲۶ بخش آن اشعار عربی دیده می‌شود؛ از جمله: کدخدا با زن و طوطی، زن دهقان با بقال، زن بازرگان و شوهر خویش، داستان شاه کشمیر، داستان کبک نر با ماده، داستان زن دهقان با مرد بقال، داستان شاهزاده با وزیر و غولان، داستان مرد لشکری و کودک و گربه و مار، داستان خرس و بوزنه و درخت انجیر، داستان شاهزاده و گرمابه بان و زن، داستان عشق و گنده پیر و سگ گریان، داستان صیاد و سگ و انگبین و مرد بقال

در این مقاله صحت ابیات عربی سندبادنامه و ترجمه آنها؛ نیز ردیابی شاعر آنها و اغراض تأکیدی، توصیفی و تشبیهی در محور معنوی- بلاغی با نثر داستانی بررسی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: سندبادنامه، ظهیری سمرقندی، نثر فنی، ابیات عربی، نثر داستانی قرن ۶.

The Role of Arabic Poetry in the Stories of "Sandbadnameh"

Dr. Mohammad Reza Najjarian

Abstract: "Sandbadnameh" by Zahir al-Din Samarqandi is one of the most famous literary works from the 6th century AH. This book is a prime example of ornate prose, which holds significant importance in stylistic studies of elaborate prose. The work is adorned with literary devices, verses from the Quran, Hadiths, and Arabic and Persian poetry. It comprises 33 narrative sections, with Arabic poetry found in 26 of them. Some of the stories include: "The Village Chief with His Wife and the Parrot," "The Farmer's Wife with the Grocer," "The Merchant's Wife and Her Husband," "The King of Kashmir's Story," "The Story of the Male and Female Partridge," "The Farmer's Wife with the Grocer," "The Prince's Story with the Minister and the Ogres," "The Soldier and the Child with the Cat and the Snake," "The Bear, the Monkey, and the Fig Tree," "The Prince with the Bathhouse Attendant and the Woman," "The Tale of Love, the Old Man, and the Crying Dog," and "The Hunter, the Dog, the Honey, and the Grocer."

This article examines the authenticity of the Arabic verses in "Sandbadnameh," their translations, and traces the poets. It also analyzes the emphasis, descriptive and metaphorical purposes of the verses within the narrative's thematic and rhetorical contexts.

Keywords: Sandbadnameh, Zahir al-Din Samarqandi, Ornate Prose, Arabic Poetry, 6th-Century Narrative Prose.

۱۰۷

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

مقدمه

اصل کتاب سندبادنامه، یادگاری برجای مانده از روزگار اشکانی و ساسانی است که در دوره نوح بن نصر سامانی ابتدا به قلم ابوالفوارس فناورزی از پهلوی به پارسی ترجمه شده است. کتابی که امروزه به نثر مصنوع متکلف در دست ماست، تحریر ظهیری سمرقندی است و او کتاب خود را بر اساس همان کتاب فناورزی تحریر کرده است؛ البته به دلیل اینکه نثر این کتاب را ساده و بی‌پیرایه دیده، آن را به صنایع ادبی آراسته کرده است (کزازی، ۱۳۸۴، ص ۱۶۳).

محمد بن علی بن محمد بن الحسین الظهیری الکاتب السمرقندی از کاتبان بزرگ ایران در قرن ششم هجری است که عوفی از او در فصل شرح حال وزراء لباب الالباب با عنوان «الصدر الاجل» یاد کرده است. او صاحب دیوان رسایل قلعج طمغاج خان بوده است و نیز مردی فاضل و ادیب بود که با آیات و احادیث و اشعار فارسی و عربی آشنایی کامل داشته است؛ اقتباس و استفاده او از آیات و احادیث و همچنین اشعار عربی و فارسی دلیل بر این آشنایی اوست. سندبادنامه که از ادوار گذشته با نام‌هایی چون داستان هفت وزیر، هفت فرزانه، مکرالنساء، سندباد حکیم، حکایت وزرای سبعة، قصه شاهزاده و هفت وزیر نیز خوانده می‌شد و امروزه با نام سندبادنامه در دست ماست، متشکل از یک داستان اصلی است که ضمن آن قصه‌های دیگری نیز روایت می‌شود و شیوه کتاب، روایت در روایت است. داستان اصلی آن شبیه داستان سیاوش و سودابه یا یوسف و زلیخاست.

این کتاب در آداب کشورداری است که ظهیری سمرقندی در زمان پادشاهی قلمج طمغاج خان از شاهان آل افراسیاب می‌نگارد و به این پادشاه تقدیم می‌کند. سندبادنامه را ظهیری سمرقندی که خود از کاتبان و مترسلان بزرگ ایران و صاحب دیوان رسائل قلمج طمغاج خان آل افراسیاب بود، به شیوه کلیده و دمنه نصرالله منشی تدوین کرده است؛ این دو اثر از باارزش‌ترین آثار سبک نثر فنی هستند. ظهیری سمرقندی برای آرایش، تأکید یا تشبیه و توصیف سخنش از ابیات عربی و فارسی نیز استفاده کرده است که در ابیات عربی بیشتر به اشعار متنی نظر دارد؛ البته ناگفته نماند به شاعرانی چون ابراهیم الغزی، احمد بن یوسف، صاحب بن عباد و ... نیز توجه داشته است (ظهیری سمرقندی، ۱۳۸۱، مقدمه).

پیشینه پژوهش

مختار کمیلی در مقاله «پژوهشی در اغلاط و منابع ابیات سندبادنامه» (۱۳۸۸) به بررسی و تصحیح اغلاط موجود در سندبادنامه اشاره می‌کند، اما اشعار عربی را به اختصار بررسی کرده است.

حامد خاتمی پور در مقاله «مآخذ و گویندگان اشعار عربی سندبادنامه» (۱۳۸۹) کوشیده است مآخذ و گویندگان اشعار متن را بیابد و در این میان جویای تاریخ تألیف یا کتابت متن، تصحیح تصحیفاتی در ضبط اشعار است.

محمدحسن اسدی در پایان‌نامه «تحلیل و شرح ابیات عربی در سندبادنامه ظهیری سمرقندی» (۱۳۹۲) به استخراج ابیات عربی می‌پردازد که شواهد شعری به کار رفته‌اند؛ نیز نام گوینده و معنا و بحر عروضی آن و مختصری از زندگی‌نامه شاعر را ذکر کرده است.

ضرورت تحقیق

در داستان‌های سندبادنامه جز در هفت داستان، شعر عربی دیده می‌شود؛ از این رو ضرورت دارد جایگاه این اشعار و زیباشناسی آنها میان داستان تحلیل شود تا متن از تعقید معنوی و پیچیدگی‌های حاصل از اصطلاحات عربی روشن گردد. همچنین باید مشخص شود تا چه اندازه این اشعار در تفهیم و تفهم نثر برای مخاطب ضرورت دارد و تا چه اندازه فقط برای تزیین و تفاخر آمده است.

بحث اصلی

میان ۳۳ داستان سندبادنامه، ۲۶ داستان دربرگیرنده اشعار عربی است:

بخش ۸: داستان شاه کشمیر با پیلبان؛ بخش ۱۱: داستان کدخدا با زن و طوطی؛ بخش ۱۲: داستان مرد لشکری با معشوقه و شاگرد....؛ بخش ۱۶: داستان کبک نر با ماده؛ بخش ۱۷: داستان زن دهقان با مرد بقال؛ بخش ۱۹: داستان شاهزاده با وزیر و غولان؛ بخش ۲۱: داستان مرد لشکری و کودک و گربه و مار؛ بخش ۲۲: داستان زن بازرگان با شوهر خویش؛ بخش ۲۴: داستان خرس و بوزنه و درخت انجیر؛ بخش ۲۶: داستان شاهزاده و گرمابه بان و زن...؛ بخش ۲۷: داستان عشق و گنده پیر و سگ گریان؛ بخش ۲۹: داستان صیاد و سگ و انگبین و مرد بقال؛ بخش ۳۲: داستان زن پسر با خسرو و معشوق؛ بخش ۳۴:

داستان صعلوک و شیر و بوزنه؛ بخش ۳۶: داستان پری و زاهد و زن؛ بخش ۳۷: داستان گنده پیر و مرد جوان با زن بزاز؛ بخش ۳۹: داستان شاهزاده با وزیران؛ بخش ۴۱: داستان پادشاه زن دوست؛ بخش ۴۲: داستان آن مرد که مکر زنان جمع می‌کرد؛ بخش ۴۴: داستان کدخدا با مهمان و کنیزک؛ بخش ۴۵: داستان کودک و رسن و چاه؛ بخش ۴۶: داستان کودک دوساله؛ بخش ۴۹: داستان شاه کشمیر و دخترش و پری و چهار برادر زیرک؛ بخش ۵۰: داستان روباه و کفشگر و اهل شارسستان؛ بخش ۵۱: داستان شاه کشمیر و پسر وزیرش؛ بخش ۵۲: داستان هدهد و پارسامرد.

اما در هفت داستان، بیت عربی دیده نشد: بخش ۶: داستان حمدونه با روباه و ماهی؛ بخش ۷: داستان گرگ و روباه و اشتر؛ بخش ۱۴: داستان گازر با خر و پسر و گرداب؛ بخش ۹: داستان زن و گوسفند و پیلان و حمدونگان؛ بخش ۳۱: داستان بازرگان لطیف طبع؛ بخش ۴۷: داستان کودک پنج‌ساله؛ بخش ۴۸: داستان پیر نابینا.

در این پژوهش پس از تعیین شاعر شعر، شعر مورد بحث ذیل دوره تاریخ ادبیات عرب بیان شده است و پس از آن به ارتباط شعر عربی و متن فارسی از نظر ساختار و محتوا پرداخته شده است.

۱. دوره جاهلی

امرؤ القیس (۸۰-۱۳۰ ه.ق)

داستان شاهزاده با وزیران

«آهن سم، پولاد رگ، صاعقه انگیز، عفریت دل، کوه محمل. صرصر، عنان از مسابقت او برتافتی و برق خاطف، دو اسبه غبار او را درنیافتی...» (ظهیری، ۱۳۸۱، ص ۶۵).

مَكْرٍ مَفْرٍ مُقْبِلٍ مُدْبِرٍ مَعَا كَجُلْمُودٍ صَخْرٍ حَطَّه السَّيْلُ مِنْ عَالِ
آن اسب بسیار حمله‌کننده بر دشمن و بسیار گریزنده از دشمن و روی‌آورنده و پشت‌کننده است با هم؛ مثل سنگ بزرگی که بغلطانند و بیفکنند آن را سیل از مکان بلندی به سرازیری.

در داستان، سخن از عزم شاهزاده به شکار است که به زیر ران آورده: *أَعْرَى مُحَجَّلٍ* و *عَقِيلِي نَزَادٍ* و ماه جبهتی و مشتري طلعتی و صخره‌گذاری، کوه‌پیکری، زمین‌هیكلی.

برخی از این نوع توصیف‌ها در شعر شاعر عرب دقیقاً دیده می‌شود؛ بنابراین عبارت، وجه تأکیدی توصیفات اسب را دارد.

داستان زن بازرگان با شوهر خویش

تا آخر الامر همسایگان درآمدند و با صد هزار شفاعت و زاری صلح کردند که مرد زرها به زن دهد و به خانه برد.

لَقَدْ طَوَّفْتُ فِي الْأَفَاقِ حَتَّى رَضَيْتُ مِنَ الْغَنِيمَةِ بِالْإِيَابِ
(مجمع الامثال، ج ۱، ص ۲۹۵)

در سرزمین‌ها گشتم تا اینکه از به دست آوردن غنیمت تنها به بازگشت خشنود شدم.

بیت عربی تمثیل گونه‌ای است از اینکه بهترین غنیمت فرد، بازگشت مسالمت‌آمیز او به زادگاه است.

طرفه بن عبد (۶۰-۸۶ ه.ق.)

داستان کدخدا با زن و طوطی

چون زمانی به هم بودند و ساعتی بیاسودند، مرد به استفراغی بیرون آمد و از طوطی سؤال کرد. فما تری فیما ذکرْتُ ما تری؟ طوطی گفت:

سُئِنْدِي لَكَ الْأَيَّامُ مَا كُنْتَ جَاهِلًا وَيَأْتِيكَ بِالْأَخْبَارِ مَنْ لَمْ تُرَوِّدِ
(ظهیری، ۱۳۳۳، ص ۵۱)

روزگار به زودی برایت آشکار خواهد کرد آنچه تو نمی‌دانستی و کسی که از او درخواست نکردی، برایت اخباری می‌آورد.

بیت در نقش مفعول است و گوینده آن طوطی است که در داستان راز زن کدخدا را فاش می‌کند و از خیانت او پرده برمی‌دارد.

قیس بن الخطیم

داستان گرگ و روباه و اشتر

چنان‌که مطالعه آیات مجد پادشاهی و تماشای ریاض صنع الهی به واسطه او ممکن

می‌شود، اجزای طبیعت و قریحت فرزند من از آهن صلب‌تر و از جوهر او مظلم‌تر نیست. بدایع تعلیم و صنایع این حکیم را اثری بایستی و مقاسات رنج‌های او را که در این مدت تحمیل کرده است، تأثیری پس با خود این بیت می‌گفت:

وَكُلُّ شَدِيدَةٍ نَزَلَتْ بِحَيِّ سَيَأْتِي بَعْدَ شِدَّتِهَا رَخَاءٌ
(ظهیری، ۱۳۶۲، ص ۵۲)

و پس از هر سختی که بر سر قبیله‌ای فرود می‌آید، به زودی گشایشی فرا خواهد رسید.

سمرقندی ضمن تعلیم شاهزاده به دست سندباد در اشاره به تأثیر تربیت، بیت را تأکید و توصیف حصول تربیت بعد از ریاضت و گشایش بعد از سختی ذکر کرده است.

۲. دوره اموی

منسوب به علی ابن ابی طالب (ظهیری، ۱۳۶۲، ص ۴۱۶)

داستان کدخدا و زن و طوطی

و اعتماد من در عموم اشغال و خصوص اعمال بر عمده مناصحت و خلوص شفقت توست و اگر نه آنستی که تو مطالعه این اطلال و مجاری این احوال به نظر رفت تکفل کرده‌ای و در اکثر امور وظایف این جمع را تأمل نموده والا من این جمعیت و زوجیت باطل کردمی و حورا و عینای فردایس اعلا را از خطر تلبیس ایشان مطلقه ثلاث گردانیدمی.

دَعُ ذِكْرُهُنَّ فَمَا لَهُنَّ وَفَاءٌ رِيحُ الصَّبَا وَعُهُودُهُنَّ سَوَاءٌ
(ظهیری، ۱۳۸۱، ص ۶۹)

ذکر و یادکرد ایشان [زنان] را واگذار؛ زیرا آنها را وفایی نیست و عهدشان چون باد صباست.

این بیت جنبه تأکیدی دارد و در داستان پیش‌گفته در مذمت تلبیس زنان است.

داستان زن و کودک و چاه و رسن و معشوق

و چون همت و عقیدت با صحت عزیمت مقارن افتاد، روی به تهذیب اخلاق آوردم و از متابعت شهوات مجانبت نمودم و همت و نهمت بر تحصیل علم و حکمت مقصود گردانیدم و با خود گفتم:

رَضِينَا قِسْمَةَ الْجَبَّارِ فِينَا لَنَا عِلْمٌ وَلِلْأَعْدَاءِ لِلجَهَّالِ مَالٌ
فَإِنَّ الْمَالَ يَفْنَى عَنْ قَرِيبٍ وَإِنَّ الْعِلْمَ بَاقٍ لَا يَزَالُ
(ظهیری، ۱۳۳۳، ص ۱۳۷)

از قسمت خداوند توانا که به ما داده خشنودیم که ما دانش داریم و دشمنان ثروت
زیرا بی شک ثروت به زودی از بین می‌رود؛ ولی دانش نابودی ندارد.

ابیات پیش‌گفته در تأکید نثر داستان بر اهمیت فراگیری علم و دانش و زوال اندوخته
دنیوی ذکر شده است.

داستان شاه کشمیر و پسر وزیرش

حکما راست گفته‌اند که تقدیر آسمانی به اوقات متعلق است و به اسباب منوط و هرچه
رفته بود، شرح داد. پادشاه عجب داشت و گفت: دانایان نیکو گفته‌اند که موجود را از
قضا و قدر حذر نتواند بود و چون آفتاب هر کجا رود، بلا و محنت چون سایه ملازم او بود
و تقدیر سابق، لاحق و متابع او باشد، لامرد لقضائه.

قَضَى اللَّهُ أَمْرًا وَ جَفَّ الْقَلَمُ فِيمَا قَضَى رَبُّنَا مَا ظَلَمَ
(ظهیری، ۱۳۳۳، ص ۱۵۶)

خداوند بر سرنوشت حکم کرد و قلم تقدیر رقم خورد و خداوند در آنچه حکم نموده، ستم
نکرده است.

بیت عربی همان سخن حکیمانه دانایان از سوی پادشاه را تأکید می‌کند؛ گویا ترجمه‌ای
از نثر فارسی است.

الْكَمَيْتُ بْنُ زَيْدِ الْأَسَدِيِّ (۶۰-۱۲۶ ه.ق)

داستان دختر شاه کشمیر و و پری و چهار برادر آن

کنیزک گفت: بدین اجترام، اعتراف می‌نمایم و بدین ارتکاب اقرار می‌کنم و چون زلتی و
نادره‌ای که موجب عقوبت و تعذیب و زجر و تشدید باشد از من در وجود آمد، من بدان
سبب مستحق عتاب و عقاب پادشاهم و هرچه ازین ابواب در حق بنده تقدیم افتد، دون
حق او باشد و از برای آنکه شاهزاده به من قصد کرد، بر من لازم آمد به موجب شریعت و
فتوت و سنت و مروت به دفع آن کوشیدن و جان خود از معرض خطر بیرون آوردن:

اِذَا لَمْ يَكُنِ الْاِلاَسْتَنَّةَ مَرْكَبٌ فَلَا رَأْيَ لِلْمُضْطَّرِّ الْاِرْكَوْبَهَا
(ظهیری، ۱۳۳۳، ص ۱۵۰)
در آن هنگام که جز سرهای نیزه مرکبی نباشد، مرد گرفتار را جز نشستن بر آن، تدبیر و رأیی نیست.

در الشعر والشعراء به همین ترتیب است؛ ولی در جمهرة اشعار العرب، للمحمول ثبت شده است. بیت عربی تمثیلی است برای تسلیم در برابر آنچه شاه مقدر کند؛ اما نثر فارسی گویای این است که هر چه از شاهزاده برسد، چنین نیست و در برابرش باید تدبیر کرد.

أَبُو كَبِيرٍ هُدْلِي (ف. ۱۰هـ.)

داستان مرد لشکری و کودک و گربه و مار

پاداش افعال او به جفوت مقابله کردم. در شریعت مروت و طریقت فتوت این تعجیل را که از این رفت دافعی نخواهد بود.

عَجِبْتُ لِسَعْيِ الدَّهْرِ بَيْنِي وَبَيْنَهَا فَلَمَّا انْقَضَى مَا بَيْنَنَا سَكَنَ الدَّهْرُ
(ظهیری، ۱۳۸۱، ص ۱۱۲)

از فتنه‌انگیزی روزگار در شگفتم، و چون آنچه بین ما بود (وصال) گذشت، روزگار نیز آرام گرفت. این بیت تأکید و توصیف مذمت مکر روزگار است، آن هنگام که مرد لشکری به ظن خطا پاداش گربه را به جفا مقابله کرد. روزگار با اسناد مجازی مکار و جفاکار لحاظ شده است.

امام شافعی (۱۵۰-۲۰۴هـ.ق)

داستان کدخدا با زن و طوطی

...طوطی همه شب از شبکات قفس بیرون می‌نگریست و آن احوال مطالعه می‌کرد و بر صحیفه ورق دل می‌نگاشت و می‌گفت: «العیر یضطر و المکواه فی النار».

يَا زَا قَدَ اللَّيْلِ مَسْرُورًا بِأَوْلَاهِ إِنَّ الْحَوَادِثَ قَدْ يَطْرُقُنَّ أَسْحَارًا
(ظهیری، ۱۳۳۳، ص ۵۳)

ای کسی که شب را در خواب و باول شب که بیدار بوده‌ای خوشحالی، البته حوادث و رویدادها در سحرها وارد می‌شود.

بیت تنبیهی است در ادامه داستان که حوادث و رویدادها در صبح آشکار خواهد شد و حقیقت فساد و خیانت ظاهر شود.

۳. دوره عباسی

متنبنی (۳۰۳-۳۵۴ ه.ق)

داستان مرد لشکری و کودک و گربه و مار

اتفاق را حمله شد و هنگام وضع حمل از تجرع الم طلق، حیات را طلاق داد و پسری ماه منظر، خورشیدپیکر، چون دُر یتیم از وی یتیم ماند. مرد در حجره احزان رفت، دم و نفس گرم و سرد می‌زد و با خود این بیت‌ها می‌خواند (ظهیری، ۱۳۸۱، ص ۱۰۹)

رَمَانِي الدَّهْرُ بِالْأَرْزَاءِ حَتَّى فُوَادِي فِي غِشَاءٍ مِنْ نِبَالٍ
فَصِيرْتُ إِذَا أَصَابَتْنِي سِهَامٌ تَكْتَسِرَتِ النَّصَالُ عَلَى النَّصَالِ
(متنبنی، ۱۳۵۵، ج ۳، ص ۱۴۱)

روزگار مرا با [تیرهای] مصائب تیرباران کرد تا اینکه دلم از تیر پوششی گرفت و از کثرت تیر چنان شدم که چون تیری بر بدن من بخورد، پیکان آن تیر به پیکان تیرهای پیشین بخورد و بشکند.

نویسنده در داستان، ضمن توصیف حزن مرد لشکری در غم از دست دادن همسر خود، این دو بیت را در تأکید و توصیف متناسب با متن به کار برده است. همچنین در یک توصیف زیبا، روزگار را به صورت اسناد مجازی به تیراندازی تشبیه می‌کند که تیر بلا بر سر انسان می‌باراند. عبارت عربی در نقش بدل «این بیت» است و در مذمت مصیبت‌های روزگار است. با توجه به فوت همسر مرد لشکری و بلاهای وارده بر او بیت در ادامه مفهوم نثر در مذمت تیرهای مصائب روزگار است.

داستان حمدونه با روباه و ماهی

... سندباد را در هر باب، خصل سباق بر اطلاق معین است (ظهیری، ۱۳۸۱، ص ۳۷)

لَكَ الْقَدْحُ الْمُعَلَّى فِي الْمَعَالِي إِذَا ازْدَحَمَ الْكِرَامُ عَلَى الْقِدَاحِ
(متنبنی، ۱۳۵۵، ج ۱، ص ۱۵۴)

تیر خوب و برجسته قمار در بزرگی‌ها از آن توسست، هنگامی که بزرگان برای قمارزدن ازدحام نمایند.

بیت تمثیلی است برای تبحر سندباد بر روایت داستان سندبادنامه، هنگامی که وزرا در حضور سلطان به مدح سندباد پرداختند. اصطلاحات قمارگویای فرهنگ فولکلور عرب در قماربازی است. اعراب جاهلی شتری را نحر و چندپاره می‌کردند و سپس ده یا یازده چوبه تیر (قدح) می‌آوردند و با آن قمار می‌زدند. هفت چوبه تیر «نصیب» داشت؛ یعنی صاحبان آن برنده یا بازنده می‌شدند و سه چوبه تیر «بی‌نصیب» بود؛ یعنی برد نداشت. چوبه تیری که بیشترین نصیب را داشت «قدح معلی» نامیده می‌شد (ضیف، ۱۳۶۶: ص ۸۳).

داستان گرگ و روباه و اشتر

«تا این غایت منتظر می‌بودم که در ریاض طبع او نهالی از عقل به ثمره علم رسد یا در چمن دل او خضرتی و نضرتی ظاهر شود که به سمت علم موسوم و مذکور گردد. خود سندباد بر آهن سرد زده است و بر روی آب نقش کرده...» (ظهیری، ۱۳۸۱، ص ۴۰)

فَقَرُّ الْجَهْلُولِ بِإِلْقَابِ أَدَبٍ فَقَرُّ الْجِمَارِ بِإِلْقَابِ رَأْسِ أَلِي رَسَنِ
(متن‌بی، ۱۳۵۵، ج ۴، ص ۲۱۱)

نیاز نادان بی‌دل به سرمایه ادب، همچون نیاز الاغ بی‌سر است به افسار.

بیت بر بی‌تأثیری تربیت شاهزاده به دست سندباد تأکید می‌کند. انسان نادان تربیت‌ناپذیر به آهن سرد، الاغ بی‌سر مانند است.

داستان شاه کشمیر با پیلبان

«... چون ایام نحوس و ساعات بوس منقضی و منفصل شود، جزای این عقوق و پاداش این حقوق و بادافره این نفاق و شقاق که در میدان آوردی و جمال صیانت، به خال خیانت ملوث گردانیدی تقدیم افتد» (ظهیری، ۱۳۸۱، ص ۵۲)

إِذَا رَأَيْتَ نُيُوبَ اللَّيْثِ بَارِزَةً فَلَا تُظَلِّتَنَّ أَنَّ اللَّيْثَ مُبْتَسِمٌ
(متن‌بی، ۱۳۵۵، ج ۳، ص ۳۶۸)

زمانی که دندان‌های شیر را آشکار دیدی، گمان مبر که شیر خندان است.

این بیت نیز در تأکید حرف شاهزاده و تنبیه کنیزک به دلیل خیانت به شاه پدر است. بعد از اتمام سکوت اجباری، او را به سبب خیانتش به شاه، پدر مجازات کند. با تشبیه و توصیف شاهزاده را به شیر تشبیه کرده است که نمایان شدن دندان‌ش دلیل بر خنده‌اش نیست، بلکه غضب اوست.

داستان کدخدا و زن و طوطی

«و ظاهر شد که قدم در خطه خطا و دایره جفا نهاده است و روی تدبیر به آینه تقصیر دیده. پشیمانی سود نداشت و ندامت نافع و ناجع نبود» (ظهیری، ۱۳۸۱، ص ۷۴)

فَيَأَلَيْتَ مَا بَيْنِي وَبَيْنَ أَحَبَّتِي مِنْ الْبُعْدِ مَا بَيْنِي وَبَيْنَ الْمَصَائِبِ
(متن‌بی، ۱۳۵۵، ج ۱، ص ۱۷۲)

ای کاش میان من و دوستانم همان قدر مسافت بود که میان من و بلاهاست.

نویسنده در اثنای داستان، ندامت از کشتن و زجر طوطی و بی‌ثمر بودن عذاب وجدان و همچنین غم فراق دوست را به تصویر می‌کشد.

بیت عربی هم با نوعی تشبیه نوآورانه با «لیت» تمنای محال دارد که ای کاش میان شاعر و دوستانش آن دوری بود که میان او و مصیبت‌هاست.

... چندان که مرد قدم از در بیرون نهاد، کدبانوی خانه به معشوق رقعہ نبشت و به مدد مداد اشتیاق، حکایت درد فراق، شرح کرد و به دست معتمدی به دوست خود فرستاد و گفت:

فَفِي فَوَادِ الْمُحِبِّ نَارٌ هَوَى أَحْرُ نَارِ الْجَحِيمِ أَبْرُدُهَا
(ظهیری، ۱۳۳۳، ص ۵۱)

در دل عاشق آتش عشقی است که سوزاننده‌ترین حرارت دوزخ در برابر آن سرد است.

بیت عربی در تأکید مطلب فارسی و گواه عشق سوزان زن کدخدا به اجنبی است. با تشبیه تفضیل آتش عشق بیش از آتش سوزان جهنم است.

نویسنده می‌گوید: این داستان از بهر آن گفتم تا پادشاه بر سیاستی که محض ظلم و عین جور است، اقدام ننماید تا فردا از تنفیذ فرمان پشیمان نشود و لایم افعال و عاذل اعمال خود نگردد. چنان‌که آن مرد از کشتن طوطی و آن‌گاه عمری از تعجیل آن سیاست

در تلهف و تأسف افتد که به حقیقت داستان مکر زنان از اشراف فهم و ادراک وهم زیادت است و عاقل‌ترین مردمان در جوال محال ایشان رود و به عشوه و لاهه ایشان مغرور گردد و اگر شاه را از تقریر این مقالات، سامت و ملامتی نیست تا از مقامات مکر زنان و مقالات غدر ایشان حکایتی بگویم.

داستان مرد لشکری با معشوقه و شاگرد

«مردی بود لشکری پیشه، معشوقه‌ای داشت موزون و کرشمه‌ناک، لطیف صورت و چالاک، در حسن چون گل نوبهار و در لطف و ظرافت اعجوبه روزگار» (ظهیری، ۱۳۸۱، ص ۷۵)

خَرِيدَةٌ لَوْرَاتِهَا الشَّمْسُ مَا طَلَعَتْ وَلَوْرَاهَا قَضِيبُ الْبَانِ لَمْ يَمِشْ
(متن‌بی، ۱۳۵۵، ج ۲، ص ۱۸۷)

دوشیزه زیبارویی است که اگر خورشید او را می‌دید، طلوع نمی‌کرد و اگر او را شاخه درخت بان می‌دید، نمی‌خرامید.

این بیت توصیفی تأکیدی در وصف ظرافت و زیبایی معشوق متناسب با متن است.

زن دهقان با بقال

«مرد چون این کلمات بشنید، آب در دیده بگردانید و گفت: لعنت بر آن قدر زر باد...» (ظهیری، ۱۳۸۱، ص ۹۷)

اِذَا صَحَّ مِنْكَ الْوُدُّ فَالْمَالُ هَيِّنٌ وَكُلُّ الَّذِي فَوْقَ الثُّرَابِ ثُرَابٌ
(متن‌بی، ۱۳۵۵، ج ۱، ص ۲۰۰)

هرگاه دوستی تو خالص باشد، مال خوار و بی‌ارزش است و هر آنچه بر روی زمین است، بی‌ارزش است.

این بیت در تأکید متن داستان آمده است که ارزش دوستی صادقانه در برابر مال بسیار است.

داستان عشق و گنده پیر و سگ گریان

«از رواح تا صبح و از فلک تا غسق بر سر کوی دوست معتکف و مجاور بودی منتظر نسیم خلوتی که از رویح ریاض وصل به مشام او رسد. درد بی‌درمان و محنت

بی پایان بر دل و جان او مستولی شده و آتش فراق دمار از خرمن صبر برآورده» (ظهیری، ۱۳۸۱، ص ۱۳۷)

جَزَبَتْ مِنْ نَارِ الْهَوَى مَا تَنْظَفِي نَارُ الْعَضَا وَ تَكِلُّ عَمَّا تُحْرِقُ
وَ عَدَلْتُ أَهْلَ الْعِشْقِ حَتَّى دُفِنْتُ فَعَجِبْتُ كَيْفَ يَمُوتُ مَنْ لَا يَعِشُقُ
(متن‌بی، ۱۳۵۵، ج ۲، ص ۳۳۳)

آتش عشقی را آزموده‌ام که آتش هیزم سخت بیابانی خاموش می‌شود و نمی‌تواند آنچه را آتش عشق سوخت بسوزاند. اهل عشق را سرزنش می‌کردم تا اینکه خودم عشق را چشیدم، پس در شگفت ماندم کسی که عاشق نمی‌شود، چگونه می‌میرد.

این دو بیت را نویسنده در تأکید متن با توصیف آورده است؛ همچنین عشق را در سختی به آتش تشبیه می‌کند و در تناسب و تأیید با متن به کار برده است.

قصه شاهزاده و کنیزک

«از عدل شاه لازم آمدی که بر قضیت استکبار و حمیت و مقتضای استنکاف و انفت و لوازم قضاای معدلت و شرایط شریعت مروت، انصاف او بدادی و قبح این شین و فضیحت این عار، از جیب عفاف و صلاح او محو کردی...» (ظهیری، ۱۳۸۱، ص ۸۳)

وَ إِذَا كَانَ فِي الْأَنْبِيَابِ خَلْفٌ وَقَعَ الظُّلُمُ فِي صُدُورِ الصَّعَادِ
(متن‌بی، ج ۲، ص ۳۴)

هرگاه در بندهای نیزه کژی باشد، خطای نشانه‌گری در سر نیزه می‌افتد (نیزه به هدف نمی‌نشیند).

این بیت جنبه تمثیلی دارد. شاه باید عادل باشد و داد مردم را از ظالمین بستاند. در اثنای داستان، کنیزک از شاه می‌خواهد که دادش را از شاهزاده بستاند؛ از این رو شاه به نیزه‌ای تشبیه شده است که چنانچه کژی در سرش باشد، به هدف اصابت نمی‌کند.

داستان گنده پیر و مرد جوان با زن بزاز

شاه چون این مقدمات بشنید و این کلمات استماع کرد، مثال داد تا شاهزاده را به حبس برند و سیاست در تأخیر و توقف داشتند. چون این خبر به سمع کنیزک رسید، همه شب

چون مرغ زنده بر آتش می‌تپید و چون سیماب بر خود می‌لرزید. خواب را وداع کرده و سکون و آرام را طلاق داده، آتش سینه افروخته و دیده بر آسمان دوخته و می‌گفت:

وَلَوْ حُمِّلْتُ صُومُ الْجِبَالِ الَّذِي بِنَا غَدَاةَ افْتَرَفْنَا أَوْشَكْتَ تَتَصَدَّعُ
(ظهیری، ۱۳۳۳، ص ۵۱)

اگر آنچه از بامداد جدایی و فراق محبوب در دل ماست، بر کوه‌های سخت بار می‌شد، هر آینه قطعه قطعه می‌شد.

بیت عربی مفعول است و از زبان کنیزک بیان شده است که سنگینی تحمل بار فراق عشق برای کوه‌ها امکان‌پذیر نیست.

داستان صیاد و سگ و انگبین و مرد بقال

و من بنده این قصه به سمع اعلی پادشاه - اسمعه الله المسار - از بهر آن گذرانیدم تا معلوم و مقرر شود که خار فتنه، مادت تشویش ملک و دولت باشد و اگر به دفع و قلع آن کوشیده نشود، صدمت حدت و زحمت اذیت و معرفت مشقت او به کثرت ابتلا و تواتر بلا ادا کند

لِحَا اللَّهِ ذِي الدُّنْيَا مُنَاخًا لِرَاكِبٍ فَكُلُّ بَعِيدِ الْهَمِّ فِيهَا مُعَذَّبٌ
(ظهیری، ۱۳۳۳، ص ۶۲)

خداوند زشت‌رو گرداند دنیا را که خوابگاهی برای سوار است؛ زیرا هر بلندهمتی در آن عذاب می‌کشد.

بیت عربی تمثیل گونه‌ای با مفهوم نفرین است در مذمت دنیای فتنه‌گر که مایه ابتلا و تشویش و تواتر بلا می‌شود.

داستان شاه کشمیر با پیلبان

گفت موجب خاموشی من درد بی‌درمان و هجر بی‌پایان توست که دست عشق قفل سکوت و مهر صموت بر دهان من نهاده است

الْحُبُّ مَا مَنَعَ الْكَلَامَ الْأَلْسِنَا وَالَّذِي شَكُوِي عَاشِقِي مَا أَعْلَنَا
(ظهیری، ۱۳۳۳، ص ۷۴)

دوستی آن است که مانع کلام زیان‌آور شود و لذیذترین شکایت عاشق آن چیزی است که آشکارا بگوید.

بیت عربی تأکید مضمون سکوت عاشق در برابر هجران معشوق است.

داستان کدخدا با زن و طوطی

تا نیمه شب شراب‌های مروق می نوشیدند. چون گلاب با آب و چون شیر با می برهم می آمیختند و چون آتش در شمع و چون پروانه در نور می آویختند

آتُ زائرا ما خامَرَ الطَّيْبُ ثوبَهَا وَ كَالْمِسْكِ مِنْ أَرَادِنِهَا يَتَصَوَّعُ
(ظهیری، ۱۳۳۳، ص ۵۰)

آن زن دیدارکننده آمد، درحالی که بوی خوش پیراهنش را فرا گرفت و گویا بوی مشک بود که از آستین‌هایش پراکنده می شد.

بیت عربی در ادامه متن فارسی در توصیف زن و بوی خوش اوست که اشاره به زن کدخدا دارد. نکته قابل توجه اینکه جمله «زائرا» مذكر است و فعل مؤنث به نظر می رسد؛ درواقع متن‌بی بر اساس نحو بغدادی‌ها، زن را به ظبی و غزال تعبیر کرده است و حال را مذكر آورده است، اما با فعل مؤنث «آت» همخوانی ندارد (عمر العبیدی، 2006، ج ۳، ص ۲۷۶)

... خدمتکار به ایمان غلاظ و شداد، سوگندان یاد کرد و اعدار بی شمار تمهید نمود که به کشف این سر راضی نبوده‌ام و مرا ایشار رضا و تحری فراغ تو بر جمله مهمات و معضلات، مقدم باشد.

رِضَاكَ رِضَايَ الَّذِي أَوْثَرُ وَسِرُّكَ سِرِّي فَمَا أَظْهَرُ
(ظهیری، ۱۳۳۳، ص ۵۲)

خشنودی تو خشنودی من است که آن را برگزینم و راز تو راز من است که آشکارش نمی کنم.

بیت عربی همان ترجمه و تأکید مضمون نثر قبل از خود در رازداری است.

... درخش، آتش در جهان می زد و رعد، لوله در آسمان و زلزله در زمین می افکند. همه شب در قفس از سرما می لرزیدم و از هیبت رعد می ترسیدم و این آیت می خواندم: «فسبحان من يسبح الرعد بحمده» و بر خود می دمیدم و می گفتم:

كَانَ نَجُومَ اللَّيْلِ خَافَتْ مَغَارَهُ فَمَدَّتْ عَلَيْهِ مِنْ عَجَاجِئِهِ حُجْبًا
(ظهیری، ۱۳۳۳، ص ۵۳)

گویا ستارگان از یورش او ترسیدند پس بر خود از گردوغبار پراکنده سپاهش پرده کشیدند.

بیت عربی مفعول است با این حسن تعلیل که ستارگان از ترس او پرده‌ای از غبار بر خود کشیده‌اند.

صاحب بن عباد (۳۲۶-۳۸۵ ه.ق)

داستان گرگ و روباه و اشتر

شاه بدین سبب متفکر شد و آثار تغییر بر صفحات وجنات او ظاهر گشت. وزرا و ندما زبان استفسار بگشادند که موجب تغییر طبع کریم پادشاه چیست؟ گفت:

وَقَائِلِيَّةٍ لِمَ عَزَّتْكَ الْهَمُومُ وَأَمْرُكَ مُمْتَثِّلٌ فِي الْأُمَمِ
فَقُلْتُ ذَرِينِي عَلَى غُصَّتِي فَإِنَّ الْهَمُومَ بِقَدْرِ الْهَمَمِ
(ظهیری، ۱۳۳۳، ص ۳۳)

چه بسا گوینده‌ای که گفت چرا غم‌ها بر وجودت عارض شده، در حالی که تو در میان امت نمونه و شاخص هستی

گفتم مرا رها کنید با غم‌هایم. اندوه‌ها به اندازه همّت‌ها و خواسته‌هاست.

مثل این مضمون در کلام مولا علی (ع) دیده می‌شود: «بِقَدْرِ الْهَمَمِ تَكُونُ الْهَمُومُ» (غرر الحکم، ۴۲۷۷). ابیات عربی تمثیلی در مضمون نثر داستان و شعر فارسی است.

داستان مرد لشکری با معشوقه و شاگرد

«آن ستور بود که رموز عشق بر او مستور بود؛ اما آنجا که صفوت طبیعت انسانی است، شراب رنگ اوانی است.»

رَقَّ الرَّجَا حُجٌّ وَرَقَّتِ الْخَمْرُ فَتَشَابَهَا فَتَشَاكَلَ الْأَمْرُ
(ظهیری، ۱۳۸۱، ص ۷۸)

شیشه روشن و شراب صاف شد. پس جام با می همانند گشت و کار دشوار و مشتبه شد آنچنان که گویی شراب است و جامی نیست یا اینکه همه جام است و شرابی در کار نیست

این مضمون توصیفی در ادبیات عرفانی در مبحث وحدت وجود کاربرد زیادی دارد. بیت به صورت تأکیدی برای یگانگی و اتحاد عاشق و معشوق به کار آمده که نویسنده متناسب با متن ذکر کرده است.

اسحاق موصلی (۱۵۰-۲۳۵ ه.ق)

داستان هدهد و پارسامرد

پارسامرد گفت: ای برادر، این نه مقام راحتست و نه منزل استراحت، از برای تو فخر می‌نهند و تو غافل وار روزگار می‌بری. هدهد گفت: کوز پوده می‌شکنند و رخ بیهوده می‌برند و خود را رنجه می‌دارند و روزگار در تضييع می‌نهند. پارسامرد برفت و گفت:

سَتَذْكُرُنِي إِذَا جَرَّبْتُ غَيْرِي وَتَنَدَّمُ حِينَ لَا تُغْنِي النَّدَامَةَ
(ظهیری، ۱۳۸۱، ص ۱۲۶)

هرگاه دیگری را آزمودی، مرا یاد خواهی کرد و هنگامی پشیمان خواهی شد که سودمند نباشد. در دیوان مصراع دوم چنین است: وَتَعْلَمُ أَنَّ لَكَ كَنْزًا. بیت عربی مفعول است و به نقل از مرد پارسا این پند را می‌دهد که پشیمانی پس از عمل فایده‌ای ندارد.

ابوالفتح البستی (?-۴۰۰ ه.ق)

داستان زن بازرگان و شوهر خویش

«تو در تنعم و راحت و من در رنج و مشقت و عنا و بلیت مانده. مرد در دست زن عاجز بماند. خجل و متحیر و مضطر و متفکر چون صعوه در چنگ باشه و پیل از نیش پشه خلاص می‌جست ...»

أَرَاخَ اللَّهُ نَفْسِي مِنْ سَفِيهِ مَحَثٌ يَدُهُ سُرُورِي بِالْإِسَاءَةِ
(ظهیری، ۱۳۶۲، ص ۱۵۹)

خدا رهایی دهد مرا از نادانی که دست او به بدکرداری، شادی مرا از بین برد.

این بیت تأکیدی بر مفهوم نثر داستان است. هنگامی که خیانت مرد بازرگان بر زن مکشوف می‌شود، گرفتار خدعه و نیرنگ همسر فریبکار و خائنش می‌شود؛ بنابراین پیرزن بی‌خرد را مذمت می‌کند که او را در دام زن گرفتار کرده است.

داستان کودک دوساله

بدین جهان مستوجب مذمت مردمانی و بدان عالم مستحق عقوبت یزدان و بدین خوی که تو داری و این تخم که تو می‌کاری، هر ساعت آسمان بر تو می‌خندد و روزگار بر تو می‌گرید و زبان زمان با تو می‌گوید:

يا خادم الجسم كم تشقى بخدمته .. أتطلب الريح فيما فيه خُسرانُ
(ظهیری، ۱۳۳۳، ص ۱۳۸)

ای خدمت‌کننده، جسم چقدر در خدمت به آن اهتمام داری، آیا سود را در چیزی طلب می‌کنی که جز زیان در آن نیست.

این بیت مفعول و ادامه پند و اندرز نویسنده است که در دنیا خدمت به جسم ارمغانی جز ضرر ندارد.

بحتری (۲۰۶-۲۸۴ ه.ق)

داستان کدخدا با زن و طوطی

«همه اعتماد من بر قول تو خواهد بود و اعتداد من در حوادث به صدق گفتار تو که از غرض منزه است و از شوایب کدورت صافی است طوطی بدان ابتهاج نمود و گفت:

ففعُلك إن سئلت لنا مطيعٌ وقولك إن سألت لنا مطاعٌ
(بحتری، ۱۴۲۲: ۲۶؛ ظهیری، ۱۳۶۲، ص ۸۷)

اگر کارت را از ما بخواهی، مطیع هستیم و اگر گوش سپردن به گفتارت را طالبی، مطاعیم.

داستان درباره این است که مرد طوطی خود را مراقب زن هوس‌باز کرد تا اسرار را در غیاب او بدهد. بیت عربی گفتار طوطی است مبنی بر اینکه امر و گفتار کدخدا اطاعت خواهد شد.

حسین بن ضحاک (۱۶۲-۲۵ ه.ق)

داستان کودک دوساله

«نباید که از چشم بد روزگار به ما آسیبی رسد که این فرصت فایت شود و این غنیمت هزیمت گردد و نیز عمر در منزل رحلت است و هر ساعت که می‌رود آن را عوض و بدل ممکن نیست خاصه ساعات وصل که تمر مر الحساب و تسیر سیر الشهاب»

إِنَّ اللَّيَالِيَّ لَمْ تُحْسِنِ إِلَى أَحَدٍ إِلَّا أَسَاءَتْ إِلَيْهِ بَعْدَ إِحْسَانٍ
(مسعودی، ۱۳۶۳: ص ۴۲؛ ظهیری، ۱۳۶۲، ص ۲۸۹)
روزگار به هیچ‌کس نیکی نکرده است و اگر چنین کرده، بلافاصله بدی را نصیبش کرده است. بیت در تأکید مضمون بی‌وفایی روزگار است که نیکی‌اش همراه با بدی خواهد بود.

محمد بن وهیب الحمیری (م حدود ۲۲۵ هـ.ق). داستان کدخدا با مهمان و کنیزک

«چون انواع اطعمه و اصناف اغذیه پیش مهمانان بردند و از هر یک تناول کردند و نوبت به گرنج رسید، هرکه یک لقمه به کار برد، بر جای سرد شد. اکنون درین کار، جنایت کرا بود و مستحق تعنیف و تکلیف که باشد؟»

الْأَرْبَابُ مَا ضَاقَ الْفُضَاءُ بِأَهْلِهِ وَأَمَّا مَنْ بَيْنَ الْأَسِنَّةِ مَخْرُجٌ
(ظهیری، ۱۳۶۲، ص ۲۷۷)
هان چه بسا فضا به اهلش تنگ شود و تنها خروج از میان سرنیزه‌ها امکان‌پذیر است (فقیهی، ۱۳۸۱، ص ۹۴).

بیت عربی تمثیل‌گونه‌ای است از نثر داستانی که روزگار بر اهلش سخت می‌گیرد و نجات از آنجا غیرممکن است.

داستان زن پسر با خسرو و معشوق

پسر گفت: راست گفته‌اند که دشمنی خسرو و زن پسر چون دشمنی موش و گربه است که به هیچ‌وقت از یکدیگر ایمن نتوانند بود. دوش من بودم بدان موضع با زن خویش خفته. تو غلط دیده‌ای. خسرو خجل شد و از پیش پسر، رنجور بیرون آمد و از زن عذر خواست و گفت:

أَجَارْتَنَا إِنَّ الْقِدَاحَ كَوَادِبُ وَأَكْثَرُ أَسْبَابِ التَّجَاحِ مَعَ الْيَاسِ
(اصفهانی، ۱۴۲۳: ص ۶۹)
ای همسایه‌ما، بسیاری از تیرهای آرزو دروغگویند و به هدف اصابت نمی‌کنند و بسیاری از اسباب رستگاری با ناامیدی همراه است.

بیت عربی مفعول است و از زبان پادشاه خطاکار هوس باز سخنی حکیمانه ارد که آدمی فریب هوس‌های خود می‌خورد. تیرهای هواهای نفسانی به هدف نمی‌خورند و مانع رستگاری انسان می‌شوند.

حریری (۴۴۶-۵۱۶ ه.ق.)

داستان کبک نر با ماده

تو خود در ایام غیبت من همه سورت هزل و لهو خوانده‌ای و آیات فسق و فجور تکرار کرده‌ای و قدم در عرصه مراد و شهوت و نهمت زده‌ای و خلیع العذاروار افسار از نفس اماره برگرفته‌ای و استقبال مقدم مرا ذخیره‌ای نامحمود و شربتی ناگوار مهیا کرده و گفته:

وَالْقَى حَبْلَى عَلَى غَارِبِي وَاسْلُكْ مَسْلَكَ مَنْ قَدْ مَرَجَ
فَإِنْ لَأَمْنِي الْقَوْمُ قُلْتُ اعْدُرُوا فَلَيْسَ عَلَيَّ أَعْرَجٌ مِنْ حَرَجِ
(ظهیری، ۱۳۶۲، ص ۱۲۵)

ریسمان زندگی را به دوش می‌افکنم و در راه کسی که با هر فرد درآمیزد، گام بردارم. اگر گروهی مرا سرزنش کنند خواهم گفت پوزش مرا بپذیرید که بر افتاده و لنگ بازخواستی نیست.

ابیات عربی مقول قول و ادامه ادعای کبک است که در زمان غیبت شریک زندگی اش افسار نفس اماره را رها کرده و به هواهای نفسانی و فسق و فجور خود در غیبت اهتمام ورزیده است. تلمیح قرآنی مصراع آخر، حسن تعلیل و اعتذاریه‌ای است برای توجیه شرعی‌گونه در ارتکاب هزل و لهو.

داستان شاهزاده و گرمابه بان

و زن گرمابه بان بیرون رفت و زر در قبض آورد و چون چهره دینار مدور منور که چون گل در روی او می‌خندید و چون ماه و زهره در ظلمت شب می‌درخشید، بدید، با خود گفت:

أَكْرِمُ بِهِ أَصْفَرَ رَأَقَتْ صُفْرَتُهُ جَوَابَ أَفَاقِ تَرَامَتْ سَفْرَتُهُ
مَأْتُورَةٌ سَمَعَتْهُ وَشْهَرَتُهُ قَدْ أُوْدِعَتْ سِرَّ الْغِنَى أَسْرَتُهُ
وَقَارَنْتُ نُجْحَ الْمَسَاعِي خَطَرَتُهُ وَحَبَبَتْ أَلْسِي الْأَنْبَامِ غُرَّتُهُ
(ظهیری، ۱۳۶۲، ص ۱۷۶)

چه گرامی است آن دینار زردی که زردی اش به شگفت افکند و آفاق را درنوردد و سفرهایش دور است. آوازه و شهرتش برگزیده است و رمز بی‌نیازی در نقش و نگار خطوطش به ودیعه نهاده شده است. خطورکردن آن به دل با موفقیت کوشش‌ها همراه شده است و چهره و طلعت او برای مردم محبوب است.

ابیات عربی، گفتار زن گرمابه‌بان در توصیف دینار است. گرمابه‌بان به طمع کسب دینار همسرش را در اختیار شاهزاده قرار داد و پس از آن دق کرد. دینار در استعاره مکنیه به ره‌نوردی مشهور و پرآوازه مانند شده است که نماد و رمز بی‌نیازی و حلال مشکلات است؛ به همین دلیل محبوب همگان است.

ابراهیم بن شکله (۱۶۲-۲۲۴ ه.ق)

داستان شاه کشمیر با پیلبان

امید دارم از عدل و عاطفت پادشاه عادل که انصاف من از آن بی‌حفاظ بی‌عاقبت بفرماید و تأدیب این تعدی و بی‌حرمتی و تعریک این خیانت و بی‌خویشتنی که کرد به حد اعتبار رساند؛ چنان که دیگر متعدیان نا حفاظ را عبرت و عظمت باشد:

مَنْ لَمْ يُوَدِّبْهُ وَالِدَاهُ أَدَّبَهُ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ
(ظهیری، ۱۳۸۱، ص ۵۷)

هرکه پدر و مادر او را فرهیخته ندارند، گردش شب و روزش فرهیخته دارند.

در این بیت در ترکیبی تشبیهی روزگار به معلمی تشبیه شده است که انسان را با سختی‌ها تربیت و تنبیه می‌کند. اما آنچه در متن داستان است، گواه درخواست پیلبان است از پادشاه عادل که انتقام او را از فرد بی‌آبرو بگیرد تا عبرتی برای دیگران باشد.

ابراهیم العزّی (۴۴۱-۵۲۴ ه.ق)

داستان صعلوک و شیر و بوزنه

برفور پای در پشت شیر آورد و بر وی سوار شد و به تعجیل از میان ستوران بیرون راند و

شیر از بیم شمشیر صعلوک روان گشت و صعلوک او را در جر و جوی می‌راند و شیر در نشیب و فراز از خوف جان، سهل العنان و سلس القیاد او را منقاد می‌بود:

حَتَّىٰ إِذَا نَثَرَ التَّبْلُجُ وَزَدَهُ مُتَدَارِكًا نُظْفَا عَلَى الرَّيْحَانِ
(ظهیری، ۱۳۸۱، ص ۲۲۱)

چون خنده صبح دامن گل سرخ را گشود، قطره آب صافی بر برگ گل ریحان ریخت.

بیت عربی تمثیلی برای تسلیم شدن شیر در برابر صعلوک است. او به گلی مانند شده است که با طلوع صبح، شراب صبحگاهی به ریحان می‌بخشد.

داستان شاهزاده با وزیران

شاهزاده عزم کرد که روزی شکار کند و در زیر ران آورد اغری محجلی عقیلی نژاد از نسل اعوج و لاحق، ماه جبتهی، مشتري طلعتی، صخره‌گذاری، صحرانوردی، کوه‌پیکری، زمین‌هیکلی، ابر رفتاری، رعد آوازی، برق هیاتی، صاعقه هیبتی، گور سرنی، غزال چشمی.

فَلِئُ الْعِنَانِ كَأَنَّ فَوْقَ تَلِيلِهِ نَمْلٌ، وَبَيْنَ سَمْعَتَيْهِ صَفِيرٌ
هُوَ جَنَّةٌ لِلنَّاطِرِينَ إِذَا مَشَى أَمَا إِذَا مَا جَاشَ فَهُوَ سَعِيرٌ
(ظهیری، ۱۳۸۱، ص ۶۵)

آن اسب پریشان و سست عنان است؛ گویی بر روی گردن او مورچه و میان دو گوشش فریادی بلند است.

آن اسب هرگاه به تک آید، در برابر دیدگان مردم چون بهشت است و چون به جوش آید، دوزخ برافروخته است.

اشعار عربی تأکید توصیفات اسب شاهزاده است که با تنسیق الصفات در فارسی و ادامه آن در عربی به ویژگی‌های برجسته مرکب شاهزاده با مبالغه اشاره می‌کند. تشبیهات و کنایات موجود در شعر عربی قابل توجه است؛ مور بر گردن اسب بودن و میان دو گوش اسب فریاد بودن، کنایه است از اینکه این امور سبب بی‌قراری اسب می‌شود و مایه سرعت مدام این مرکب شده‌اند؛ نیز در تشبیهی جمع و پارادوکسیکال اسب، را در حرکات زیبا به بهشت و در سرعت آتشینش به جهنم مانند کرده است.

داستان کبک نر با ماده

«کبک نر با ماده گفت: شرط عاقل و فرزانه آن بود که مایحتاج اوقات زمستان در ایام تابستان مهیا کند و در هنگام رفاهت و راحت ساعات حال، از شدت اوقات مستقبل اندیشه دارد و تدبیر ادخار کند».

وَأَنْظُرْ لِنَفْسِكَ وَالسَّلَامَةَ نُهْرَةً وَرَمَانُهَا ضَافِي الْجَنَاحِ يَطِيرُ
(ظهیری، ۱۳۸۱، ص ۹۰)

از سلامتی خود بهره‌برداری کن که فرصت اندکی است. روزگاران همچون پرنده گشاده‌بال در حال گذشتن است.

این بیت در تأیید و تأکید مطلب و تحسین اغتنام فرصت و گردآوری توشه ذکر شده است و روزگار را چون پرنده‌ای سبک‌سیر می‌خواند که گشاده‌بال پیوسته در گذر است و باقی نمی‌ماند.

داستان کدخدا با زن و طوطی

... چون نسیم سحر بوزید و زنگی شب، سپیده در چهره مالید، مشعله خورشید، شعله ناهید فرونشاند و قندیل زرین آفتاب، چراغ سیمین مهتاب فرو کشت. عقد ثریا انقطاعی پذیرفت و طلوع صبح صادق ارتفاعی گرفت. منادی صبح این ندا درداد:

لَوْلَا مَزَا حَمَةُ الصَّبَاحِ وَإِنْ هَدَى كَانِ الْكَرَى يَا طَيْفُ قَدِ اسْدَى يَدَا
(ظهیری، ۱۳۳۳، ص ۵۰)

اگر مزاحمت بامدادان گرچه هدایت‌گر است نبود، خواب و خیال معشوق در رؤیا گشاده‌دستی می‌کرد.

بیت عربی ادامه مفهوم فارسی است و بدل عبارت «این ندا» است و گویای این سخن که با آمدن صبحگاهان، خواب و خیال‌ها تمام می‌شود. اگر چنین نمی‌شد، رؤیاها هنوز ادامه داشتند.

... به وسوسه شیطان مسئول و توهم نفس اماره مخیل، حیرت و حسرت بر وی مستولی گشت و ضجرت و قلق ظاهر شد. اشک ندامت از دیده بر صفحه رخسار می‌ریخت و از سر تأسف می‌گفت:

تَدَكَّرْتُ أَيَامَنَا وَ لِيَالِيَا مضت، فَجَرَتْ مِن ذَكَرِهِنَّ دَمَوْعٌ
هل بعدَ تفریقِ الحبيبِ توأصُلُ؟ وَ هَلْ لِنَجْمٍ قَدِ افْلَنَ طَلُوعُ؟
(ظهیری، ۱۳۳۳، ص ۵۱)

روزها و شب‌های خوش گذشته را به یاد آوردم که گذشتند و از یادشان اشک‌ها جاری شد.
آیا پس از جدایی معشوق وصالی است و آیا برای ستارگانی که غروب کرده‌اند طلوعی است.

بیت عربی مقول قول است و در ادامه مطلب فارسی بر این امر تأکید می‌کند که روزهای
خوش گذشته باز نخواهند گشت. در تمثیلی این موضوع را با استفهامی مفید بعد به
ستاره‌ای غروب کرده مانند می‌کند که آیا طلوعی خواهد داشت.

خلف بن احمد فیروانی (۳۹۹ ه.ق) (یاقوت، ج، ص ۱۷۸)

خرس و بوزنه و درخت انجیر

«اکنون که حوادث غربت و دواعی هجرت مرا به دین تربت آورد، از لطایف این نعمت مرا
نصیبی ده ... و بر تو محقق است که عادت کرام ایام، اکرام اضیاف است ... و رعایت
حقوق غربا از مراسم اهل دیانت و خداوندان فتوت است.»

هَلِ الدَّهْرُ يَوْمًا بَلِيلِي يَجُودُ وَأَيَّامُنَا بِاللَّوِي هَلْ تَعُودُ
أَلَا قُلْ لِمَشْكَانِ وَادِي الْحَبِيبِ هَنِيئًا لَكُمْ فِي الْجَنَانِ الْخُلُودُ
أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ فَيْضًا فَتَنَحْنُ عِطَاشًا وَ أَنْتُمْ وُرُودُ
(ظهیری، ۱۳۸۱، ص ۱۲۲)

آیا روزگار روزی را برای رسیدن به لیلی به ما می‌بخشد و آیا روزگار ما را در «لوی»
برمی‌گردد؟

هان بگو به ساکنان دشت خرم که گوارا باد برای شما جاودانی در بهشت.
از آب بهشت بر ما فرو ریزید، که ما تشنگانیم و شما سیراب در آبشخوری پاکیزه.

داستان درباره اکرام میهمان است و رعایت حقوق غزبان. ابیات در تأکید مطلب قبل
است و شاعر آرزومند است روزگار خوش گذشته برگردد و به وصال محبوب برسد؛ نیز در
حسرت بهشت خلد است که ای کاش بهشتیان و صاحب نعمتان بنا بر عادت کریمان
در وقت فراغت به یاد مساکین و درماندگان باشند و آنان را سیراب نعمت کنند.

عطاء بن یعقوب (۴۹۱ ه.ق)

قصه شاهزاده و کنیزک

«در شب‌های یلدای فراق، دفتر مسرت و اشتیاق بر طاق افتراق نهاده و با طایف خیال جمال او از لطایف وصال او شکایت می‌نمود»

فَلَوْلَا رَجَاءُ الْوَصْلِ مَا عَشْتُ سَاعَةً وَلَوْلَا مَكَانُ الظِّيفِ لَمْ أَتَهَجَّعْ
(ظهیری، ۱۳۸۱، ص ۵۰)

اگر نبودی امید وصال، من ساعتی نزیستمی و اگر نه جای خیال بودی، به شب نخفتمی.

در جریان عشق کنیزک به شاهزاده، به زبان حال کنیزک از سردی و درد فراق سخن می‌رود و بیت عربی هم همین مضمون را با امیدواری به وصال تکرار می‌کند.

منصور بن محمد الکریزی

داستان مرد عاشق و گنده پیر و سگ گریان

«القصه، به دلالت گنده پیر پارسا و قیادت آن زاهده عصر و برکات انفاس و اقدام او عاشق به معشوق و طالب به مطلوب رسید و هر دو روزگاری دراز از نعمت وصال، تمتع‌ها می‌گرفتند و نعوذ بالله من فرح القواد و غضب الجلاد».

اِذَا مَا رِءَاءُ الْمَرْءِ لَمْ يَكُ طَاهِرًا فَهِيَهَاتَ أَنْ يَنْقِيَهُ بِالْمَاءِ غَاسِلُهُ
(ظهیری، ۱۳۳۳، ص ۹۲)

هرگاه عبای مرد پاک و حلال نباشد، بعید است شوینده بتواند آن را با آب پاک کند.

گنده پیر با صحنه‌سازی و فریبکاری، سگی را به دختر نشان داد که قبلاً دختری بوده و به عشق جوانی تن در داده. با همین ترفند عاشق را به معشوق رساند. بیت عربی تمثیلی تأکیدی در مذمت قواد گنده پیر و پلیدی قیادت اوست و گویای اینکه هیچ‌گاه خباثت‌ها و پلیدی‌ها به راحتی از بین نخواهند رفت.

أبوفراس الحمدانی (۳۲۰-۳۵۶ ه.ق)

داستان شاهزاده با وزیر و غولان

«در اثنای آنکه به بازار می‌رفتم تا گرنج خرم، اشتی جسته و مهار گسسته بر من گذشت و لگدی محکم بر پشت من زد و من از پای در افتادم و آن قراضه از

دست بیفکندم، در میان خاک افتاد. هرچند بجستم، باز نیافتم که مقرر خلاق و ممر علاق بود. خاک آن موضع جمع کردم و با خود آوردم تا به غربال کنم باشد که زر باز یابم و از بهر تو گرنج خرم. مرد چون این کلمات بشنید، آب در دیده بگردانید و گفت: لعنت بر آن قدر زر باد. قراضه‌ای دیگر بستان و گرنج خر و خاک بیرون انداز.»

اِذَا صَحَّ / نَلْتُ مِنْكَ الْوُدَّ فَالْمَالُ هَيْنٌ وَكُلُّ الَّذِي فَوْقَ التَّرَابِ تُرَابٌ
(ظهیری، ۱۳۳۳، ص ۷۲)

هرگاه دوستی تو به دست آید، مال در برابر آن ناچیز است و هر چیزی که بر روی زمین هست، همچون خاک بی مقدار جلوه کند.

بیت عربی در تأکید اهمیت دوستی و محبت است که با هیچ چیز معاوضه شدنی نیست.

۱۳۳

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

بدیع‌الزمان الهمدانی (۳۵۸-۳۹۸ ه.ق.)
داستان کودک دوساله

عمر در جهل و غفلت می‌گذاری و روزگار در حماقت و ضلالت به سر می‌بری و هرچه زودتر ریع و نزل این کشت برداری و بدانی که:

سَوْفَ تَرَى إِذَا انْجَلَى الْغُبَارُ أَفَرَسَّ تَحْتِكَ أُمَّ حَمَارٍ
(ظهیری، ۱۳۳۳، ص ۱۳۸)

هرگاه پرده و غبار تیره پیش چشمت کنار رود، خواهی دید که بر اسب سواری یا الاغ.

بیت عربی در مفهوم مفعول عبارت فارسی است با این مضمون که معلوم نیست عاقبت انسان چه خواهد شد؟

ناشناس

داستان کنیزک و شاهزاده

«... و این تدبیر ناسگالیده کردم... چندان هذیان‌ات و ترهات که مردود و نامقبول خرد است ایراد کردم.»

ذوالجَهْلُ يَفْعَلُ مَا ذُو الْعَقْلِ يَفْعَلُهُ فِي التَّائِبَاتِ وَلَكِنْ بَعْدَ مَا افْتَضَّحَا
(ظهیری، ۱۳۸۱، ص ۵۳)

کاری که عاقل می‌کند، جاهل هم می‌کند؛ اما جاهل آن قدر ایستادگی می‌کند تا رسوا شود، آن وقت انجام می‌دهد.

در ادامه داستان کنیزک، بیت پیش‌گفته را در توصیف و تأکید عواقب ناسنجیده سخن‌گفتن و جهالت بر زبان می‌آورد.

داستان روباه و کفشگر و اهل شارستان

حوادث به امر او نازل شود و وقایع به حکم او نافذ گردد و هیچ آفریده را از تقدیر ایزدی و بخشش یزدانی گریز نیست.

إِنَّ الْخَلَائِقَ لِلْحَوَادِثِ مَرْتَعٌ شَهِدَ الصَّبَاحُ بِذَلِكَ وَالذَّيْجُورُ
لَا النَّارُ تَسْلَمُ مِنْ حَوَادِثِهَا وَلَا اسْدُكْثِيفُ اللَّيْدَتَيْنِ هَضُورُ
(ظهیری، ۱۳۸۱، ص ۲۳۱)

حوادث چراگاه مردمان است؛ بامداد و شبانگاه تیره بدین گفته گواهند.
نه آتش از حوادث روزگار در امان است و نه شیر شکننده دارای بال‌های انبوه و آلوده به خون حیوانات.

اشعار در جایگاه تمثیل در عدم استطاعت فرار از قضا و قدر الهی و حوادث روزگار است.

این بیت که گوینده آن مشخص نیست، در اغراض السیاسه (۱۳۴۹، ص ۲۱۵) و شرح اخبار و ابیات عربی کلیده و دمنه (اسفزاری، ۱۳۸۰، ص ۱۸۲) آمده است و در هر دو به جای صورت غلط «لا النار تسلم»، شکل صحیح «لا باز یسلم» ضبط شده است. شیر، نماد قدرت زمینی و باز، نماد قدرت آسمانی است (کمیلی، ۱۳۸۸، ص ۹۱-۱۰۲).

داستان کدخدای با مهمان و زن و گربه

و چون مدد عمر و مدت حیات منقضی نشده بود و زمانه به آخر نیامده، اسبابی ظاهر شد که دافع ابطال تن و موجب ابقای حیات شد تا از گرداب خطر بر ساحل ظفر افتادم

و از مهلک اخطار به نجات اوطار رسیدم و آن از جمله شمول خرد و کیاست و وفور دانش و فراغت پادشاه و رزانت رأی صایب و فطنت و تدبیر ثاقب وزرای دولت بود.

صَرَائِمُ كَلَّمَا امَّضَى صَوَارِمَهَا كَلَّ السِّنَانُ وَ فَلَّ الصَّارِمُ الدَّكْرَ
(ظهیری، ۱۳۳۳، ص ۱۳۳)

او را شمشیرهایی است که هرگاه به کار گرفته شوند، نیزه‌ها و شمشیرهای دیگر کند شوند.

بیت تمثیلی از مضمون عبارت فارسی است. در متن دور شدن از گرداب خطر را مدیون شایستگی پادشاه و فطانت وزرای او می‌داند و بیت عربی پادشاه را صاحب شمشیرهایی می‌داند که دیگر شمشیرها در برابرش هیچ‌اند.

داستان آن مرد که حیلت‌های زنان جمع کرد

و دانست که آب دریا را به پیمان‌پیمودن و ریگ بیابان را به دانه شمردن، آسان‌تر از مکر زنان دانستن و در حد و حصر آوردن. در حال دفترها بیرون آورد و جمله بسوزانید و گفت:

لَا تَسْتَبِينَ أَبَدًا مَا لَا تُقِيمُ بِهِ وَلَا تَهَيِّجَنَّ فِي الْعَرِينَةِ الْأَسَدَا
إِنَّ الزَّائِرِينَ حَرَكَتَهَا سَفْهًا مِنْ كُورِهَا أَوْجَعَتْ مِنْ لَسَعِهَا الْجَسَدَا
(ظهیری، ۱۳۳۳، ص ۱۲۸)

هیچ‌گاه با چیزی که توان مقاومت در برابر آن را نداری، رویارو نشو و شیر را در بیشه زارش به هیجان نیاور.

اگر زنبورها را از بی‌خردی از لانه‌هایشان فراری کنی، بی‌شک مبتلا به درد‌گذندگی نیش آنها می‌شوی.

ابیات عربی در نقش مفعول است و در اثبات اینکه سخن گفتن از مکر زنان نوعی بی‌خردی خواهد بود.

داستان شهریار زن دوست

این سخن در دل پادشاه تأثیری تمام کرد و عروس این معنی از نقاب حروف و سراقق الفاظ چهره بگشاد. دانست که قدم در خطه خطا نهاده است و در وزر و وبال و عقوبت و نکال بر خود گشاده و ارتکاب محظورات شرع و منهیات عقل از کرم و مروت دور است و

به منصب اصحاب فتوت لایق نیست و طریق متابعت هوا جز به هاویه راه نبرد و مرد کیس عاقل و صاحب همت کامل از ملامت دنیا و مواخذت عقبی پرهیز نماید.

نُونُ الْهَوَانِ مِنَ الْهَوَى مَشْرُوقَةٌ وَصَرِيْعُ كُلِّ هَوَى صَرِيْعُ هَوَانٍ (ظهیری، ۱۳۳۳، ص ۱۲۶)

نون هوان (خواری) از هوی (هوس) دزدیده شده است و افکنده راهی عشق افکنده خواری و بلا خواهد شد.

بیت عربی تأکید مفهوم متابعت هوا در نثر فارسی است. آنجا که پادشاه زن دوست درک می‌کند، هواپرستی به هاویه ختم می‌شود.

داستان زاهد و پری و مشورت با زن

دَعُ خُبَّهِنَّ فَإِنَّ الْحَبَّ أَشْرَاكُ وَأَنْهَنَّ لِقَلْبِ الصَّبِّ أَتْرَاكُ
اِذَا تَأَمَّلْتَ مَا فِيهِنَّ مِنْ خَلْقِي فَلَيْسَ يَجْمَعُهَا حَدْسٌ وَاِدْرَاكُ (ظهیری، ۱۳۳۳، ص ۱۱۲)

عشق زنان را رها کن که دوستی آنها دام‌هایی است و آنان بر قلب عاشق ترکان یغماگردند. اگر به خوی آن زنان بنگری، با هیچ حدس و گمانی نمی‌توان آن را درک کرد.

نویسنده خود در پایان داستان می‌گوید این افسانه از بهر آن است که پادشاه داند که تدبیرهای زنان بی‌فایده و مشورت‌های ایشان بی‌منفعت بود و اکاذیب اقوال و باطایل افعال ایشان بی‌ضرر و زیان نباشد و هرکه قدم در بادیه هوای ایشان نهد، هرگز به کعبه نجاح نرسد و جمال فلاح نبیند و چهره مطلوب در آینه نجح مشاهده نکند. بیت عربی دقیقاً گویای مذمت عشق زنان است.

داستان خرس و بوزنه و درخت انجیر

خرس چون آن تنعم و رفاهیت و خصب و رغد عیش بدید و حصول کفاف رزق بوزنه و کمال عفاف او معاینه کرد، حسد و حرد بر وی مستولی گشت و حقد و غضبی در باطن دل او ظاهر شد و شرر آتش کینه در دلش شعله‌زدن گرفت.

حَسَدُوا وَلَا دَرَجَ الْوَالِي دَرَجَاتِهِمْ مَحْسُودُهُمْ فَيَعْجِزُهُمْ مَعْدُورٌ (ظهیری، ۱۳۸۱، ص ۱۶۶)

رشک ورزیدند و به درجه‌ای از درجات محسودشان نرسیدند؛ پس محسود آنها در ناتوانی آنها معذور است

بیت عربی در ادامه مضمون عبارت فارسی در مذمت حسد است.

داستان کدخدای با زن و طوطی

... مرد چون این جواب‌ها بنشیند، بر وی آفرین کرد و آثار فراست او را در انوار کیاست و تحفظ دقایق وفاداری و رعایت جانب بزرگواری پسندیده داشت و گفت: هزار جان فدای دوستی باد که در احیاء مراسم حریت، این کلمات تقریر داند کرد.

سَقَى اللهُ اَرْضاً زَيْنَتْ عَرَصَاتُهَا بِاِبْنَاءِ فَضْلِ مَنْ شِيُوخِ وَشُبَّانِ
(ظهیری، ۱۳۳۳، ص ۵۰)

خدای سرزمینی را سیراب گرداند که پهنه‌های آن به صاحبان فضل از پیران و جوانان آراسته شده است.

بیت عربی در ادامه مطلب فارسی و کامل‌کننده معنا و در تکریم و تحسین حریت و صاحبان فضل است.

... روز دیگر چون نسیم سحر بوزید و گلزار صباح در افق مشرق بدمید، کدخدای به خانه باز آمد، پیش قفس طوطی رفت و گفت:

هَاتِ مَا فِيهِ شِفَائِي وَ اُنْفِ بِالْقَهْوَةِ دَائِي
(ظهیری، ۱۳۳۳، ص ۵۲)

به من ارزانی دار آنچه شفایم در آن است و با باده خماری مرا از بین ببر.

بیت عربی ادامه داستان و مفعول فعل «گفت» است؛ زیرا کدخدا از طوطی جویای اسرار شد.

نتیجه

ظهیری سمرقندی نویسنده مشهور قرن چهارم، سندبادنامه را به شیوه مترسلان و منشیان عهد خود با اشعار عربی مزین و به نشر فتی و متکلف به رشته تحریر درآورده است. او سندبادنامه را بر اساس سندبادنامه فناروژی که در نظرش بی‌پیرایه و ساده بود، تزیین

کرده است. در ۳۳ داستان ظهیری اشعار عربی بیشتر از شاعران دوران عباسی به‌ویژه متنبی دیده می‌شود و پس از او شعر شاعرانی چون ابراهیم الغزی، احمد بن یوسف، امیه ابن ابی الصلت، صاحب بن عباد ... در میانه داستان جلوه‌گری کرده است. اشعار عربی بیشتر جنبه تأکیدی، توصیفی و تشبیهی دارند؛ مثل تعبیر عشق به ترک‌تازی و سرقت نون «هوان» از کلمه هوی، تمثیل زنان به شیران و زنبورها در مواجهه نشدن با آنان.

از آغاز داستان که کنیزک هفت روز به حضرت شاه می‌آید و شاهزاده روز هشتم زبانش باز می‌شود تا پایان داستان کمتر حادثه تاریخی یا سیاسی در مضامین اشعار عربی دیده می‌شود؛ ولی از آداب و رسوم و فولکلور عرب و عرائس الشعرا آنها در داستان درج شده است؛ مثل داستان عشق جانسوز قیس بنی‌عامر به لیلی. نیز از دیدگاه ادبیات تعلیمی و پند و نصیحت اشعار فراوانی دیده می‌شود که ادامه‌دهنده مضمون داستان است.

کتاب‌نامه

- ابوالفرج اصفهانی، علی بن الحسین (۱۴۲۳ق)؛ الاغانی؛ تحقیق: احسان عباس. ۲۵ جلد، ج ۱۹، بیروت: دار صادر.
- اسدی، محمدحسن (۱۳۹۲ ش)؛ تحلیل و شرح ابیات عربی در سندبادنامه ظهیری سمرقندی؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه رازی کرمانشاه، استاد راهنما: وحید مبارک.
- بحتری، ابوعباده الولید بن عبید (۱۴۲۲ق)؛ دیوان؛ شرحه ایمان البقاعی؛ بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- رویگر، محمد (۱۳۸۸ ش)؛ «صاحب بن عباد»؛ مجله رشد آموزش، ش ۳۶.
- ضیف، شوقی (۱۳۶۴ ش)؛ تاریخ ادب عربی عصر جاهلی؛ ترجمه علی‌رضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: امیرکبیر.
- طالبیان، یحیی (۱۳۸۲ ش)؛ «ویژگی‌های انسانی شخصیت صاحب بن عباد»؛ مجله مطالعات ایرانی، ش ۴.
- طباطبایی، مصطفی (۱۳۱۵ ش)؛ «ابوطیب المتنبی و فلسفه او»؛ مجله مهر، ش ۵.
- ظهیری سمرقندی، محمد بن علی (۱۳۳۳ ش)؛ سندبادنامه؛ تهران: محمدعلی فردین.
- _____ (۱۳۶۲ ش)؛ سندبادنامه؛ تصحیح: احمد آتش؛ تهران: کتاب فرزاد.
- _____ (۱۳۸۱ ش)؛ سندبادنامه؛ تصحیح: محمدباقر کمال‌الدینی؛ تهران: میراث مکتوب.
- عمر العبیدی، عمار عیسی (۲۰۰۶ م)؛ الموضح فی شرح شعر أبی الطیب المتنبی؛ ج ۳، بغداد: الجامعة العراقية.
- فقیهی، حسین (۱۳۸۱ ش)؛ ابیات عربی در متون ادب فارسی تا قرن هفتم؛ تهران: دانشگاه الزهرا.
- کزازی، جلال‌الدین (۱۳۸۴ ش)؛ «یادی از سندباد»؛ آینه میراث، ش ۲.
- کمیلی، مختار (۱۳۸۸ ش)؛ «پژوهشی در اغلاط و منابع ابیات سندبادنامه»؛ پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، ش ۳.
- متنبی، ابوطیب (۱۳۵۵ق)؛ دیوان؛ تصحیح عکبری؛ ۴ جلد، مصر: مطبعه مصطفی البانی الحلبي و اولاده.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۶۳ ش)؛ مروج الذهب و معادن الجواهر؛ چ ۲، قم: دار الحجر.